

این متن تلاشی است برای روشن کردن برخی از عناصر پایه مفهوم محافظه کاری، و جای دادن آن در چارچوبی تاریخی و عمومی؛ به طوری که شاید بتوان در این میان مفهوم محافظه کاری رایج در جامعه خودمان را با آنچه که در سایر فرهنگ ها رواج دارد، به شکلی پیوند داد.

شیرین و گیلی

۱- وقتی سخن از محافظه کاری به میان می آید هر کس برداشتی خاص را به عنوان مفهوم این عبارت ارائه می کند به ویژه در این برش خاص جغرافیایی و تاریخی که ماسد آن قرار دارد یعنی در ایران اوایلین دهه های قرن چهاردهم خورشیدی، برش از پیش با اشتقاقی مفاهیم جامعه شناسی و فلسفی روبرو هستیم و مفهوم محافظه کاری می تواند یکی از قریبانی اصلی این وضعیت آشوبزده است.

امروزه در سنت معمول جامعه شناسی دنیا، مفهوم محافظه کار برای نامیدن گروهی از نظریه پردازان و سیاستمداران به کار گرفته می شود که به برخی از پیش داشت های فلسفی و راهبردهای پایه عصر روشنگری وفادار مانده اند و از بازگشت آیدر ایسم سیاسی و سیاست های بازگشتی هواداری می کنند در آمریکا این واژه با مخالفان آزادی سقط چین و قانونی شدن همجنس بازی پیوند دارد این در حالی است که تا پنجاه سال پیش در بسیاری از متون علوم اجتماعی این واژه را برای مخالفان لیبرال ها و کسانی که هوادار بازگشت به نظام سلطنتی بودند یا افزایش اختیارات کلیسا را طلب می کردند به کار می بردند چنان که جنگ داخلی اسپانیا را نبرد میان محافظه کاران هوادار فرنگو و دشمنان لیبرال شان می دانستند.

در ایران، عبارت محافظه کاری تا مدت ها برای نامیدن کسانی که هوادار سیاست های دولتی بودند به کار گرفته می شد و امروزه با مفهومی تقریباً واژه گونه آن چه در سایر کشورها رواج دارد این تعاضی خویش را حفظ کرده است. محافظه کاران امروز در ایران کسانی هستند که هوادار نظم مستقرند و با ایبرالیسم سیاسی

بازر آزاد و اقتصاد رفاهیتی مخالفت می کنند در عین حال این محافظه کاران ممکن است هوادار صدور انقلاب بر نسله های نیمه سوسیالیستی اقتصادی و مدافع ترویج قوانین دینی در جامعه هم باشند که این مفاهیم به طور خاص در کشورهای توسعه یافته معمولاً با مفهوم محافظه کاری مترادف دانسته می شوند به ویژه صدور انقلاب که رنگ و بویی کاملاً ضد محافظه کارانه دارد.

۲- شاید بتوان نخستین نظریه پرداز محافظه کاری سیاسی را افلاطون دانست. افلاطون بنا بر دیدگاه فلاسفه غربی خویش به جهانی دوگانه معتقد بود و دو جهت متضاد معنایی مینو گیتی را که مفهومی است ساطیری و دینی داشت از ایزدبان گرفت و آن را با تفاسیری فلسفی و سیاسی باز تریخ کرد به این ترتیب دو قطبی مشهور افلاطونی پدیدار شد. افلاطون جهان را به دو قطب محسوس و معقول یا زمینینی مثالی تقسیم کرده و اولی را $\kappa\alpha\iota\ \tau\omicron\upsilon\chi\epsilon$ (مینی گمان) و دومی را $\epsilon\upsilon\sigma\tau\alpha\tau\iota\kappa\omicron\varsigma$ (ایزدمینی مثالی) می نامید بر خلاف ایزدبان که مینو و گیتی و آسمان و زمین را در تعادل با هم تصور می کردند و عناصر گیتیانه را مانند عناصر مینوینی مقدس می دانستند افلاطون تعارضی اخلاقی و هستی شناسی را به این دو مفهوم تحمیل کرده به این شکل که ایده یا مثال را امری واقعی، راستین و مستعلائی دانسته که سایه های موهوم و دروغین از آن در ذهن آدمیان پدیدار می شود و این همان دوگانه یا گمان یا امور محسوس است افلاطون به این ترکیب شکلی از دو گونه انگاری را بنیان نهاد که بعدها ناسا بوده دین مسیح شده و زیربنای الاهیات کاتولیک را بر ساخت.

اگر چنانچه تحلیل روانکاوانه از دستگانه فلسفی افلاطون ارائه دهیم باید او را دچار نوعی جنبش هراسی (Dymphobia)

پنداریم. این مفهوم بسیار به چشم می خورد. چنین نظریه پرداز محافظه کاری سیاسی را افلاطون دانست. افلاطون بنا بر دیدگاه فلاسفه غربی خویش به جهانی دوگانه معتقد بود و دو جهت متضاد معنایی مینو گیتی را که مفهومی است ساطیری و دینی داشت از ایزدبان گرفت و آن را با تفاسیری فلسفی و سیاسی باز تریخ کرد به این ترتیب دو قطبی مشهور افلاطونی پدیدار شد. افلاطون جهان را به دو قطب محسوس و معقول یا زمینینی مثالی تقسیم کرده و اولی را $\kappa\alpha\iota\ \tau\omicron\upsilon\chi\epsilon$ (مینی گمان) و دومی را $\epsilon\upsilon\sigma\tau\alpha\tau\iota\kappa\omicron\varsigma$ (ایزدمینی مثالی) می نامید بر خلاف ایزدبان که مینو و گیتی و آسمان و زمین را در تعادل با هم تصور می کردند و عناصر گیتیانه را مانند عناصر مینوینی مقدس می دانستند افلاطون تعارضی اخلاقی و هستی شناسی را به این دو مفهوم تحمیل کرده به این شکل که ایده یا مثال را امری واقعی، راستین و مستعلائی دانسته که سایه های موهوم و دروغین از آن در ذهن آدمیان پدیدار می شود و این همان دوگانه یا گمان یا امور محسوس است افلاطون به این ترکیب شکلی از دو گونه انگاری را بنیان نهاد که بعدها ناسا بوده دین مسیح شده و زیربنای الاهیات کاتولیک را بر ساخت.

پنداریم. این که افلاطون چرا و چگونه تا این پایه از حرکت و تغییر و دگرگونی بیزار شده بود و جهانی عاری از حرکت و متجدد را می طلبید با نگاهی به زندگی اش روشنتر می شود. افلاطون از نسل کثرت افن بود و نسب خود را به شاهان باستانی منطقه آتیک می رساند این دو جهان و آن شاهان در نزدیکی زمان توکد افلاطون به دلیل دگرگونی های اجتماعی متعرض شده بودند به این ترتیب نظامی اجتماعی که افلاطون در آن متولد شده و حتی شاهزاده تعلق می شد در نزدیکی زمان تولد او از میان رفته بوده هر چند بازتاب و خاطره اش در ذهن مردمان باقی بود در زمانی که افلاطون کودک و نوجوان بود دو نفر از دایی هایش با بقایای کثرت قدیمی دست به یکی کردند و با اسباب بازی آن که دشمن آنتیمان بودند ساختند و کودتایی کردند برای معضی بر آن مسلط شدند و این دورهای است که در تاریخ آتن با نام عصر سی تن چپا شهرت دارد اما خیلی زود انقلابی دیگر بر خاست و ایشان را از قدرت خلع کرد و خود و هوادارانشان را به مجازات رساند بعد از آن هم جنگ های پیویند حوس پیش آمد که لرزه افکنش برای تمام یونانیان قحطی و طاعون و مرگ و میر و فقر بود به این ترتیب افلاطون در عصری زندگی می کرد که انقلاب های اجتماعی در یونان به وقوع می پیوست که از سوی او و خاندانش را از قدرت و عزت محروم می ساخت و از سوی دیگر به بیاحتی عمومی یونانیان منتهی می شد طبیعی بود که افلاطون در این شرایط از تغییر و دگرگونی بهراسد و آرزوی روزگار خوش از دست رفته را داشته باشد که در آن چیزی تغییر نمی کرده و همه چیز یکسان و همگون باقی می ماند.

دستگاه جهان بینی افلاطون، دستگاه جنبش هراسی است از دیدگاه های فلسفی با گنوزمن و دگرگون گسی و در هم آمیختن رو به تباهی می روند و از نسل زمین به سمین و مغرین و آهنین فرو کاسته می شود. رواج مردگی بعد از مرگ به پان چشمانی تازه در می آیند و در این میان سیری از تباهی را تجربه می کنند چنان که از دیدگاه روح جاری در بدن جانوران هست به آدمی تعلق داشت که در گذشته می رده شدند به همین ترتیب تاریخ جهان نیز رو به سوی ویرانی و نابودی داشت.

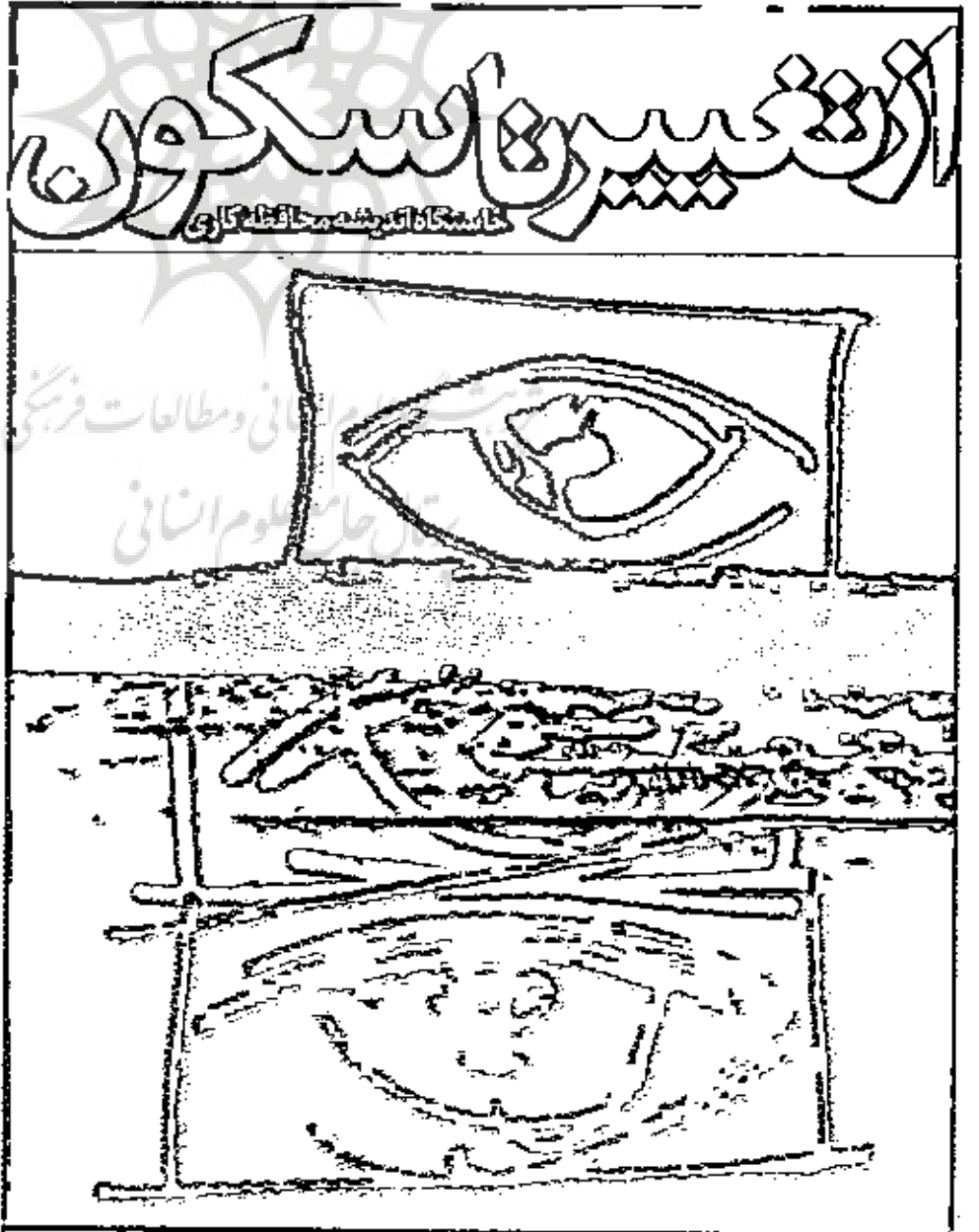
از این رو امر مشهور افلاطون چایی بود که هیچ تغییری بدان راه نداشتند. افلاطون با صرف تخیل و خلاقیت فراوان، جهانی را بر ساخت که تعبیر در آن معجزه نباشد این به قیمت بردگی بخش عمده جمعیت از مشهور، فقیه دهر مندان و شعر آفرینان محروم شدن کودکان از بازی کردی، جامعه عمل به خود می پوشید و افلاطون چنان از تغییر هراسی داشت که حاضر بود چنین بهایی را بپذیرد.

به این ترتیب افلاطون نخستین کسی بود که جهت مفاد معنایی حرکت و ثبات را با مفاهیم اخلاقی مانند خوبی و بدی یا پیشرفت و تباهی مترادف گرفت و این دو قطب را به مرتبه مرکزی معنایی برای دستگاه اخلاقی و هستی شناسی خویش برگزید.

۳- دیدگاه افلاطون در این مورد تا پایان عصر نوزایی همچنان حجت بود. ارسطو که سخنانش برای مدت هزار سال اصل موضوعه فلسفی نیمه غربی اوراسیا تلقی می شد تحت تاثیر افلاطون معتقد بود افلاک به دو بخش زیر فلک ماه یعنی زمین و فلک فوق قمری یعنی آسمانها تقسیم می شوند که تغییر تنها در اولی راه داشت و دومی از آن مصون بود در جهان افلاک بالای ماه تنها قواعد ریاضی بود که حکمرانی می کرد و اشکال همه کامل بودند و از این رو بود که شکل ستارگان و ماه و خورشید گروهی بیمنی کامل ترین شکل از دیدگاه تئوریان بود. فلک زیر ماه یعنی زمین و هر آن چه در آن است شکلی کزده سه و تصویری نازک از امور سماوی را نمایش می داد چرا که تغییر و فساد در آن راه داشتند.

این تصویر آرمانی از جهانی مصون از دگرگونی، به ویژه در ایران عصر ساسانی نمود یافت در آن زمان که جنبش انقلابی و تغییر گرا که مزداک به راه انداخته بود و هوادار آمیختگی طغفان و جنبش در جایگیری اجتماعی افراد و روابط اقتصادی شان بود توسط انوشیروان دادگر سرکوب شد. پادشاهی با درایت که همچنان به آرمانی افلاطونی پایبند بود و چنانی که از ماجرای پیشنهاد کفنگری ثروت مند و پیشنهادش برای پرداخت هزینه جنگ ایران و روم به شرط ارتقای فرزندانش به طبقاتی دیگر بر می آید حاضر نبود حتی به فیه مت جبران گسری بودجه کشورش اجازه دهد تغییری در ست طبقاتی ایران برود کند چرا که مانند هندوان، گلست ها را نظامی بنیادین می دانست و تغییر یافتن آن را پایه تباهی و فحطاط می دانست.

هر قرون وسطا متفکران مسیحی بر اساس دیدگاه افلاطون و ارسطو و خاطرهای که از نظم طبقاتی جامعه آرمانی کهن داشتند، جهان برین حود را تنظیم نمودند. از دیدگاه متألهانی



دانشگاه علوم انسانی
فصلنامه علمی-تخصصی
شماره ۱۳۹
تابستان ۱۳۹۲

سجیحی ملکوت آسمان‌ها چایی بود که تنبیر در آن راه نداشته سنت‌گوسنتین نیز زمانی که کتاب مشهور خود را نوشت و آن را به نام آخرین شاه سلطانی (یزدگرد) شهر خدا نامید، محیط آرمشهر خویش را از دگر گونی مصون دانست به این ترتیب در کل قرون وسطا این ثبات و پایداری ایستایی بود که ستوده می‌شد و تغییر و حرکت هم از آن تباهی و فساد و مرگ در نظر گرفته می‌شد.

تنها در قرن یازدهم و با فرارسیدن عصر نوزایی بود که این تصور دگرگون شد. بروز طلا بونتی که در جهان تنبیر ناپذیر و ایستای اروپایان قرون سیزده و چهاردهم در هر چهار تن یک نفر را قربانی کرده کشف قاره آمریکا و درک این که ماجراجویی و دل‌په دریا زدن و تجزیه انقلابی اجتماعی همچون آن چه که اسپانیا تجربه‌اش کرد، همواره هم زلف‌نشد نیست و ترجمه متون خاوری که نگارش خوش بینانه مردم شرق را در مورد آیتسه و دگر گونی تاریخ بیان می‌کرد، همه و همه در این دگر دسی موثر بودند.

به این ترتیب بود که در قرون پانزده و شانزده میلادی، در زبان‌های اروپایی تحولی مهم در محتوای معنایی واژگان مربوط به تغییر و دگر گونی ظاهر شد. پویایی و دینامیسم دیگر با مفهوم مثبت به کار گرفته می‌شد. نیوتون که حرکت اجسام را بررسی کرده بود و قواعد حاکم بر جنبش آن را دریافته بود، قهرمان فکری عصر شد و امور روزمره نیز مانند نوینیت و مدرن از ایل معنایی مثبتی برخوردار شدند. کم کم قدیم‌نمندان اروپایی قول این خلدون را در مورد این که جوامع پویا موقتر از جوامع ایستا هستند پذیرفتند و شخصیت پویا، جامعه پویا و علوم مختلفی که پویایی چیزهای گوناگون را بررسی می‌کردند ستایش شدند.

فرارسیمن نوزایی و دگر دسی سر مشق ذهنی قرون وسطایی در اروپا بارها و بارها در قالب‌های متفاوت تفسیر شده است. نوزایی را با عزل نظر از خدا و توجه به انسان، بارها کردن تقصیر متون عهد قدیم و توجه به تقدیم قواعد ریاضی و یا طرد نگاه اسکولاستیک و روی آوردن به تجربه‌گرایی تفسیر کرده اند اما یکی از چیزهایی که در این میان مورد غفلت واقع شده است نقش بسیار مهمی است که مفهوم حرکت ایفا کرد. نوزایی را شاید بتوان عصری دانست که اندیشه اروپایان از شر جنبش هراسی ناخودآگاه و کین فرحکنان رها شد. جنبش هراسی‌ای که از فلاطون سرچشمه گرفته بود، در قالب آرای ارسطو پخته و معقول شده بود و توسط نهادهای مانند کلیسا تبلیغ شده و در قالب نظام‌های سیاسی مانند دستگاه پادشاهی تثبیت شده بود.

۴- در غرب نوزایی با دو جریان موازی تفسیرگر دگر گونی و ثبات روبرو شد. یک سو، دیدگاهی علمی وجود داشت که می‌کوشید در زمینه‌های تجربی و در حد امکان ریاضی گونه تغییر در طبیعت را صورتبندی کند و ماهیت آن را دریابد از سوی دیگر، سباستیونان و اندیشمندان اجتماعی بودند که با اتکا به کتاب مقدس و متون اثر گذار دیگر، در پی تبیین و تفهیم دگر گونی اجتماعی بودند و آن را توصیه پانفی می‌کردند.

شاخه نخست به ویژه در قالب علم زمین‌شناسی به خوبی تبلور یافت. در قرن هجدهم که به گمان من اوج فعالیت فکری برای صورتبندی پویایی و حرکت است. دو نگارش رقیب در مورد تاریخ زمین پدید آمدند. نگارشی که به همسان‌نگاری (Universalism)، شهرت یافت و به ویژه توسط زمین‌شناس انگلیسی جیمز هانتن تبلیغ می‌شد و رویکردی که فاجعه‌نگاری (Catastrophism) نام داشت و مدافع اصلی‌اش بلرون کوووه فرانسوی بود. دیدگاه نخست به تئوریاتی تدریجی آرام و پیوسته در پوسته زمین معتقد بود و نگارش دوم تحولاتی ناگهانی و انقلابی را در زمین نشان می‌داد. رویکرد نخست به پایداری صفات جانوران در طول زمان تاکید می‌کرد و نگارش دوم می‌کوشید تا نطفان نوح - یعنی رخدادی انقلابی - را با نمایش سنگواره موجوداتی که منقرض شده بودند تأیید کند این دو نگارش، تا حدودی نمایانگر رویکرد عمومی دو جامعه فکری و فرانسوی در مورد مفهوم تغییر هم بود. چرا که انگلیسیان از ابتدا به دگر گونی‌های تدریجی آرام، و مسالمت آمیز در عرصه سیاست باور داشتند در حالی که فرانسویان با پشتوانه فرهنگ کاتولیکی خود، به افراط و تفریط سیاسی گرایش داشتند از سوی هوانداران نظام سلطنتی و حق‌الاهی حکومت شاه در آن جا فراوان بودند و از سوی دیگر نخستین انقلابیون و سوسیالیست‌ها نیز از همان جا برخاستند.

در اواسط قرن نوزدهم برداشت‌های دو گونه یاد شده به رخدادهایی تکان‌دهنده منتهی شده بود. فرانسویان که در زمینه‌ای از فاجعه‌نگاری، کوووه و فیزیک تحول گرای دکارتی می‌زیستند انقلاب کبیر خود را به سرانجام رسانده بودند و بعد از آن نیز تا اواسط قرن بیستم و حوادث سال ۱۹۶۸ پاریس

زنجیرهای از رخدهای انقلابی را از سر گذرانند. از کشتار اعتراضات ۱۷۸۹، تا تجدید نظام امپراتوری توسط ناپلئون و درگیر شدن فرقه در جنگ و بازگشت بوربون‌ها و کنار زده شدنشان توسط ناپلئون سوم. اما مردم انگلستان، گذشته از انقلاب کربول که به گذشته‌های دور تعلق داشت به سر مشق «هانتن» و «هیوتن» بایبند. مقصد جهان برای ایشان از زنجیرهای پیوسته از رخدهای جزئی و کوچک نشکلی می‌شد که به بازسازی تمدنی جامعه و به بداملازم و زمامگیر اوضاع منتهی می‌شد.

به این ترتیب در اواخر قرن نوزدهم سر مشق‌هایی نظری ظهور کردند که حرکت و دگر گونی را به یک اندازه می‌دیدند اما ظهور و شدت آن را متفاوت می‌دانستند در یک سو کسانی وجود داشتند که مانند نیوتون و هانتن به تدریجی بودن تغییرات و ذاتی بودن این‌کندی حرکت باور داشتند اینان گفتار مشهور ارسطو را شمار خود ساخته بودند که «طبیعت جهش نمی‌کند». از این رو در عرصه علوم اجتماعی نیز به تحولاتی انقلابی و ناگهانی باور داشتند و آن را از یکسند و بیسار گونه تلقی می‌کردند. در این زمینه بود که برای نخستین بار مفهوم بازار آزاد صورتبندی شد و آدام اسمیت «ثروت ملل» را نوشت و شکلی از برنامه ریزی اجتماعی تدوین شد که در نهایت انقلاب صنعتی را به ثمر رساند و انگلستان را به یک امپراتوری جهانی تبدیل کرد.

در برابر این دیدگاه‌های متفکران انقلابی و تدریجی قرار داشتند که به امکان دگر گونی کردن سریع شرایط باور داشتند و معتقد بودند می‌توان در زمانی کوتاه تحولات اجتماعی بزرگی را پدید آورد این برداشت بر صورتی متفاوت از طبیعت میسیتی بود. تصویری که طبیعت را امری گسسته، پراکنده و جهش مدلی می‌پنداشت این

در کل قرون وسطا این ثبات و پایداری و ایستایی بود که ستوده می‌شد و تغییر و حرکت هم از آن تباهی و فساد و مرگ در نظر گرفته می‌شد

برداشتی بود که جنبش رمانتیست‌ها و فلاطون پر شور و صدایی فروانی از میانش ظهور کردند به این ترتیب روندهای اجتماعی حاکم بر غرب و منش‌های زاده شده در قرون هجدهم و نوزدهم را می‌توان مشتق از دو نگاه متفاوت به مفهوم حرکت دانست. نگرشی انقلابی، هواندار دگر گونی‌های سریع و فراگیر و دیدگاهی که به تئوریاتی کند و پیوسته آرام و همیشگی باور داشت.

۵- در اواسط قرن نوزدهم، دو اثر مترگ نوشته شدند که لوچ صورتبندی دو رویکرد یاد شده محسوب می‌شوند. این دو اثر بدون این که در آن هنگام به نظر برسد پانفانها یکدیگر بودند. در انگلستان محافظه کار و آرام و معتقد به رویکرد نخست در داروین کتاب «جهت‌گندها» را نوشت و در ۱۸۵۹ آن را به زور چاپ آراشت کتبی که به حق اثری هم‌تای مبنای ریاضیات نیوتون دانسته شده است و به ویژه در سنت فکری مشترکی در باب حرکت نگاشته می‌شد. داروین پویایی حاکم بر جهان زنده را بر اساس رویکردی محافظه‌کارانه صورتبندی کرده بود. او مفهوم جهش - که خود به خود به تئوریاتی ناگهانی و فراگیر دلالت می‌کند و پیش از آن هم در آثار طبیعی دلفن فرانسوی به همین معنای کار می‌رفت - را به سطح عنصری فریبینی و غیر قابل مشاهده - البته نه در آن زمان - فرو کاسته به این ترتیب با وجود پذیرش مفهوم جهش آن را در زمینه‌ای از حرکت‌های آرام و پیوسته و تدریجی - که تحت تأثیر انتخاب طبیعی رخ می‌دادند - هضم کرد.

کتاب داروین و نگاه تکاملی وی تا یک و نیم قرن بعدی، چون و چرا بر برداشت‌های طبیعی و زیست‌شناختی از جهان زنده حاکم بود و سر مشقی کلان را ساخت که به تدریج تمام علوم تجربی را در خود جای داد و امروز هم زیربنای تمام دیدگاه‌های علم تجربی را زیر می‌سازد. هر چند از دهه ۱۹۸۰ به بعد تجدید نظر‌های انقلابی گرایانه در آن انجام پذیرفته است.

دومین متن، توسط مارکس نگاشته شد. بخش مهمی از کتاب مارکس، یعنی «سرمایه»، به سنت رمانتیستی آلمانی - فرانسوی تعلق داشته هر چند تردیدی در این نیست که مارکس از اثر مترگ داروین نیز به قدر کافی متأثر بوده است. خود مارکس، نیمه اول فعالیت فکری‌اش را همچون رمانتیستی انقلابی سبزی کرد. او به سنتی تعلق داشت که با بران شملکل در آلمان، ساختنی قشقی به خود گرفته بود و در آثار آلمانی نویسد گانی مانند دو ما و هوگو به لوجی فرهنگی دست یافته بود. در زمان جوانی داروین، بیان‌های سیاسی اصلی این جنبش، دو شکل اصلی داشت که عبارت بودند از آنارشیسم و سوسیالیسم که هر دو آن‌ها به تئوریاتی ناگهانی و بنیادین در زمانی کوتاه باور داشتند و هر دو نیز در فرقه پایگاه‌های خود را یافته بودند.

مارکس، درست مانند داروین، برداشت‌های تکاملی را برای تفسیر

پویایی جهان برگزید. اما دو تفاوت عمده با وی داشته نخست آن که عرصه مشاهده‌اش بر جامعه و جهان انسانی متمرکز بود، و طبیعت زنده و به تاریخ طبیعی تنها همچون زمینه ظهور جامعه توجه می‌کرد. دیگر آن که به جای برداشت همسان‌نگارانه داروینی، به شکلی از فاجعه‌نگاری دل‌بسته بود. مارکس نیز مانند داروین انگلستان تکامل نظامی پویا و ارتگیک را روایت می‌کرد. لذا آن را بیشتر از گذشته گذار هندو مقاطع بحرانی کوچک و بزرگ می‌دید.

نوشته شدن سرمایه و بنیاد گونه‌ها در ربع سوم قرن نوزدهم، دیالکتیک‌نگریستن به مفهوم حرکت و تغییر را در اروپا به اوج خود رساند. از آن به بعد، برای مدت صد و پنجاه سال نگارش مارکس بر بخش عمده نظریات علوم انسانی، و دیدگاه داروین بر بخش عمده مدل‌های علمی در مورد طبیعت چیره شد. تلاش‌هایی که برای آشنایی این دو دیدگاه انجام می‌گرفت، معمولاً با ناپدید شدن تفاوت نگاه بنیادی این دو در مورد مفهوم حرکت همراه بود. در اینرو استلین نسخه‌ای ساده لوحانه از مارکسیسم را با تکامل داروینی ترکیب کرده که شتر گاوپلنگی ایتز بود. چرا که از سوی برای توجیه شرایط ناپسند شوروی در نیمه نخست قرن بیستم، محافظه‌کاری داروین را وام‌گیری کرده بود و از سوی دیگر برای حفظ آرمان صدور انقلاب پاره‌هایی از برداشت‌های رادیکال مارکس در مورد دگر گونی را نیز برگرفته بود، و این عارضه‌ای بود که پس از آن در بسیاری از نظام‌های سیاسی مشابه تکرار شد.

زمانی که ایده‌ولوژی‌های بزرگ برخاسته از این چهار چوب‌های نظری در میانه قرن بیستم زمینه فکری لازم برای توسعه حساب قدرت‌های اروپایی با هم را فراهم آوردند و جهتی دو قطبی برای چهل سال بر گیتی حاکم شده چنین می‌نمود که شاگردان داروین و مارکس در برابر هم صف آرایی کرده باشند. در صوبی غرب قرار داشت، با بازار آزادی که با ترفندهایی تکاملی و از مجرای جهش‌های خرد و پیوسته و نظم‌موس تعادل اجتماعی را برقرار می‌کرد.

از سوی دیگر شرقی سر بر داشته بود که به جهش‌های بزرگ و کلان باور داشت و کتاب مقدس سرمایه بود و مدام از انقلاب فرهنگی، جهش بزرگ رو به جلو و در نهایت از سوسیالیسم واقعا موجوددم می‌زد.

دهه شکست فکری هشتاد با تحولات سیاسی نامنتظرانه‌ای که در آن رخ داد پیش فرآمدی بود. در دگر دسی این تصویر ساده‌بینانه از آرایش نیروهای سیاسی به تدریج در اواخر قرن بیستم بر مبنای تجربه بلوک شرق آشکار شد که تمام دولت‌های مقتدر بر اساس قواعدی محافظه‌کارانه و مبتنی بر روندهایی تکاملی و خودزاینده رفتار می‌کنند و در زیر پوسته انقلابی ترین کشورها نیز ساز و کارهایی مشابه چهره پنهان کرده است. از سوی دیگر تجربه غرب نشان داد که نظام تکاملی مبتنی بر بازار آزاد چندان هم پایدار و متعادل نیست و گسسته‌ها، انقلاب‌ها، و بحران‌های اقتصادی با پسندی بالا در آن بروز می‌کنند.

به این ترتیب بود که محافظه‌کاری و تدریجی، چپ و راست و انقلاب و شکست‌ها به مفهوم امروزینش رواج یافت. دو گانه‌هایی معنایی که بر همدلی یا هراس از تغییر، باور به مندلخه در دگر گونی‌های کلان، یا تلاش برای پرهمیز از آن، و قمار کردن بر سر آینده‌ای نامنتظرانه یا احتیاط در این مورد استوار شده‌اند.

در جهان امروزین که شاخه‌های آبه و دو گونه پانسانی، افلاطون، یعنی جهان آرمانی ثابت و گیتی رو به تیره متغیر، پاینده و رشد کرده‌اند سخن گفتن در مورد معنای دقیق مفهوم محافظه‌کاری بسیار دشوار است. چرا که شاخه‌های متفاوتی از دیدگاه‌های محافظه‌کارانه در ترکیب با نامنتظرترین منشاها و باورهای گانه متعارض با خویش، اندیشه‌های دو یا چند رگه‌ای باور و تأثیر گذار را به بار آورده‌اند. از این رو شاید پرسش اصلی از زشمندتر، نه تعریف دقیق محافظه‌کاری، که کنکاش در مورد دلایل بالیدن این شاخه‌های گوناگون، و شناخت ماهیت هر یک از آن‌ها باشد. این که چطور نسخه‌های جدید دفاع یا حمله به تغییر، و ستایش یا تکویش و ضمیمت ثابت و تغییر ناپذیر، در قالب نظریه‌های گوناگون سیاسی صورتبندی شده‌اند و این که چگونه این باورها و پندارها در زمینه‌ای از سر مشق‌های نظری انگلیسی یا فرانسوی، داروینی یا مارکسی، و محافظه‌کارانه یا انقلابی روایت شده‌اند، پرسشی است که به ویژه در جامعه امروزین ما اهمیت دارد. جامعه‌ای که مفهیمی از این دست می‌توجه به خاستگاه تاریخی و زمینه نظری‌شان به سلاکی به کار گرفته می‌شوند. هوانداران و مخالفتی برای خود پیدا می‌کنند. محور سازماندهی گروه‌های سیاسی می‌شوند و در نهایت هم‌تایه تصمیم‌گیری‌هایی قرار می‌گیرند که به دلیل متعارض و ابهام اولیه و بنیادین موجود در مفهوم سازی‌ها، به پاندهای ناظر جام و ناخوشایندی انجامند.

